

اندیشه فارابی درباره ماهیت و کارکرد عقل نظری و عقل عملی

محمدعلی نوری*

DOI: 10.22096/EK.2022.537678.1392

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۱]

چکیده

در نگاشته‌های حکمای مسلمان برای عقل نظری و عقل عملی دست کم سه شناسه ذکر شده است. در این میان دست‌یابی به دیدگاه فارابی به عنوان یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان مسلمان، چندان هموار نیست و شاید نتوان در نگاه آغازین با لحاظ مجموع آثار وی به پاسخی روشن رسید؛ زیرا ظاهر سخنانش در این باره گاه با یکدیگر ناسازگار می‌نماید. با این وجود نگاشته حاضر بر آن است تا در پس این ناسازگاری نشان دهد که اندیشه فارابی درباره چیستی و کارکرد عقل نظری و عقل عملی می‌تواند به گونه یکنواخت و همسو با دیدگاه ابن‌سینا تفسیر شود. در این راستا نوشتار حاضر با پرداختن به سخنان فارابی در سه بحث «کارکرد قوای ناطقه»، «چگونگی تحقق فعل اختیاری خیر و شر» و «چیستی فضائل انسانی»، آشکار خواهد کرد که از دید فارابی عقل نظری تنها به حیطة شناخت حقایق کلی اعم از کلیات نظری و کلیات عملی مربوط است و عقل عملی قوه درک‌کننده جزئیات عملی است که توان تصرف در این جزئیات و ایجادشان در خارج برای انسان وجود دارد و قوه عملی با استخدام قوای دیگر یعنی حساسه، متخیله، نزوعیه و فاعله، انجام آنها را تدبیر و مدیریت می‌کند.

واژگان کلیدی: عقل نظری و عملی؛ احکام کلی و جزئی؛ حکمت نظری؛ حکمت عملی؛ فارابی.

* سطح چهار حوزه و پژوهشگر فلسفه اسلامی و منطق ارسطویی. حوزه علمیه قم و موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره). قم. ایران.



مقدمه

آگاهی انسان از همه مفاهیم و احکام، چه مفاهیم و احکام نظری و چه مفاهیم و احکام عملی، با قوه ناطقه انجام می‌گیرد. این قوه که تمایز دهنده انسان از دیگر جانداران است، با لحاظ اینکه به حیثه نظر و شناخت مربوط است یا به حیثه عمل و کنش انسانی، به نظری و عملی تقسیم می‌شود. قوه نظری را عقل نظری و قوه عملی را عقل عملی می‌نامند.

در نگاشته‌های حکماء برای عقل نظری و عقل عملی سه تعریف ذکر شده است:

۱. عقل نظری مُدرک همه کلیات نظری در حکمت نظری و کلیات عملی در حکمت عملی است و عقل عملی مُدرک جزئیات عملی است که آنها را از کلیات عملی درک شده با عقل نظری استنباط می‌کند. عقل عملی پس از استنباط رأی جزئی عملی، چگونگی تحقق آن را نیز مدیریت می‌کند تا غرض اختیاری انسان حاصل گردد.^۱

۲. عقل نظری مُدرک کلیات نظری است و عقل عملی هم مُدرک کلیات عملی و هم مُدرک جزئیات عملی است. عقل عملی کلیات عملی را از کلیات نظری و به کمک عقل نظری استنباط می‌کند و سپس بر پایه این کلیات عملی، جزئیات عملی را به دست آورده و چگونگی تحقق آنها را تدبیر می‌کند.^۲

۳. عقل نظری قوه مُدرکه انسان است و همه ادراکات نفس ناطقه اعم از کلی و جزئی را انجام می‌دهد و عقل عملی قوه عامله انسان است که ادراک ندارد و کارش اجرای رأی عملی جزئی ادراک شده از سوی عقل نظری است.^۳

درباره شناسه فارابی از عقل نظری و عقل عملی شاید نتوان به روشنی سخن گفت چرا که در ظاهر

۱ حسین بن عبدالله ابن سینا، الاشارات و التنبیها (قم: نشر البلاغة، ۱۳۷۵)، ۱/۳۵۲.

۲ محمد بن محمد غزالی، مقاصد الفلاسفة، تحقیق سلیمان دنیا (قاهره: دار المعارف، ۱۹۶۱)، ۳۵۹؛ خواجه نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات و التنبیها (قم: نشر البلاغة، ۱۳۷۵)، ۱/۳۵۲-۳۵۳.

۳. تفصیل این سخنان همراه با بررسی آنها را بنده در مقاله «چیستی و کارکرد قوه درک کننده احکام عملی» آورده‌ام که این مقاله از سوی مجله آموزه‌های فلسفه اسلامی (وابسته به دانشگاه رضوی مشهد) در شماره ۲۵ به چاپ رسیده است.

۱. بهمنیار بن مرزبان، التحصیل، تصحیح مرتضی مطهری (تهران: انتشارات دانشگاه تهران،

۱۳۷۵)، ۷۸۹-۷۹۰. محمد بن محمد قطب‌الدین رازی، المحاکمات (تعلیق بر شرح الاشارات و التنبیها (قم: نشر البلاغة، ۱۳۷۵)، ۱/۳۵۲-۳۵۳.

یکنواختی و صراحت لازم در کلام وی وجود ندارد و حتی این گونه به نظر می‌رسد که در سخنانش تعابیر و معانی گوناگون از عقل نظری و عقل عملی وجود دارد. همین امر نیز سبب شده تا (به) گواه آنچه در شماری از نگاشته‌ها رخ داده است) دیدگاه فارابی به گونه متفاوت با دیدگاه ابن سینا و هماهنگ با دیگر دیدگاه‌ها تفسیر شود.

با این وجود نوشتار حاضر تلاش دارد تا نشان دهد مطالعه دقیق‌تر سخنان فارابی ما را به این نتیجه رهنمون می‌کند که اندیشه وی درباره عقل نظری و عقل عملی همانند دیدگاه شماره (۱) و در هماهنگی با سخنان ابن سینا است. به همین منظور در نوشتار حاضر بر سه بحث محوری که فارابی در آنها به توضیح قوه ناطقه و اقسام آن پرداخته تمرکز می‌گردد: الف) کارکرد قوای ناطقه انسان. ب) چگونگی پدید آمدن افعال خیر و شر انسان. ج) فضائل جزء ناطقه انسان. با بررسی دو بحث نخست از این مباحث (یعنی «الف» و «ب») روشن می‌شود که سخنان فارابی در این دو حوزه، از یک سو سازگار با هم و از دیگر سو سازگار با دیدگاه ابن سینا است. بحث سوم این مباحث (یعنی «ج») هم گرچه در ظاهر متفاوت با دیگر سخنان فارابی است ولی با بررسی زوایای آن می‌توان این باور را تقویت کرد که این بحث نیز در حقیقت متفاوت با دو بحث دیگر نیست. بنابراین با تحلیل و تبیین سه بحث یاد شده از سخنان فارابی که در ادامه می‌آید، به وجود هماهنگی میان مجموع سخنان فارابی درباره چپستی و کارکرد عقل نظری و عقل عملی و در کنار آن روشن شدن مراد اصلی وی از عقل نظری و عقل عملی پی برده می‌شود.

اقسام قوه ناطقه انسان بر پایه معیار کارکرد آنها

فارابی در دو کتاب فصول منتزعه و سیاست مدنی به گونه برجسته‌ای (در سنجش با دیگر کتاب‌هایش) به بررسی قوای ناطقه انسان و کارکردهای آنها پرداخته است. وی در فصول منتزعه می‌گوید قوه ناطقه سه کارکرد دارد: ۱) ادراک معقولات. ۲) حیازت علوم و صنایع. ۳) تمییز افعال جمیل و قبیح از یکدیگر. وی بر پایه این سه کارکرد می‌گوید قوه ناطقه سه گونه است: قوه نظری، قوه عملی مَهَنی (که فارابی از آن به قوه صنایعی نیز تعبیر می‌کند) و قوه عملی فکری (که فارابی از آن به قوه مَرَوَیَه نیز تعبیر می‌کند). کار قوه نظری، ادراک کلیات است که شأنیت ندارند به عمل درآیند و قوه نظری تنها می‌تواند از آنها شناخت پیدا کند. این کلیات اعم از کلیات در فضای حکمت نظری و کلیات در فضای حکمت عملی هستند. کار قوه عملی مَهَنی، کسب مهارت‌ها و فنون است و کار قوه عملی فکری، جدا کردن افعال حَسَن از افعال قبیح است. هر دوی قوه عملی مَهَنی و قوه عملی فکری، معطوف به جزئیات‌اند که توان پدید آوردن آنها در خارج وجود دارد و عقل عملی پس از تَرَوَی دربارۀ این جزئیات، به انجام آنها (با استخدام دیگر قوا) می‌پردازد:

«قوه ناطقه آن است که انسان به کمک آن تعقل و نیز ترؤی می‌کند. مهارت‌ها و صنایع را به دست می‌آورد. افعال جمیل را از افعال قبیح تمایز می‌دهد. قوه ناطقه یا نظری است یا عملی. قوه عملی نیز خود به عملی مَهَنی و عملی فکری تقسیم می‌شود. قوه نظری آن است که انسان به کمک آن موجوداتی را می‌شناسد که شأنیت ندارند تا انسان آنها را ایجاد کند و آنها را از حالتی به حالتی دیگر دگرگون سازد. قوه عملی آن است که انسان به کمک آن چیزهایی را می‌فهمد که ایجادشان در اختیار انسان است و انسان می‌تواند در آنها دگرگونی پدید آورد. قوه عملی مَهَنی و صناعی، قوه به دست آوردن مهارت‌ها مانند نجاری، کشاورزی، پزشکی و دریانوردی است. قوه عملی فکری، قوه‌ای است که درباره رفتار ارادی انسان ترؤی دارد و جزئیات فضائل و رذائل را درک می‌کند.»^۱

بر پایه این سخنان فارابی به دست می‌آید که برخی از کارکردهای قوه ناطقه، اختصاص به عقل نظری و برخی دیگر از آنها اختصاص به عقل عملی دارد. به این شکل که کارکرد عقل نظری شناخت همه کلیات اعم از نظری و عملی است و کارکرد عقل عملی بی‌بردن به جزئیات عملی در دو حیطه مهارت‌ها (کارکرد عقل عملی مَهَنی) و کنش ارادی خیر و شرّ (کارکرد عقل عملی فکری) و تلاش برای محقق ساختن این جزئیات در خارج است.

البته عبارت دوم (عبارت نقل شده از سیاست مدنیه) از این جهت با عبارت نخست (عبارت نقل

۱. محمد بن محمد فارابی، فصول منتزعة، تحقیق فوزی متری نجار (بیروت: دار المشرق، ۱۹۹۳ ب)، ۲۹-۳۰. متن عربی این عبارت: «و القوة الناطقة هي التي بها يعقل الانسان، و بها تكون الروية، و بها يقتنى العلوم و الصناعات و بها يميز بين الجميل و القبيح من الافعال. و هذه منها عملی و منها نظری. و العملی منه مَهَنی و منه فکری. فالنظری هو الذي به يعلم الانسان الموجودات التي ليس شأنها أن نعملها نحن كما يمكننا و نغيرها من حال الى حال... و العملی هو الذي به تميز الاشياء التي شأنها أن نعملها نحن و نغيرها من حال الى حال. و المَهَنی و الصناعی هو الذي به تقتنى المهن مثل النجارة و الفلاحة و الطب و الملاحه. و الفکری هو الذي به يُرؤی في الشيء الذي نريد أن نعمله حين ما نريد أن نعمله، هل يمكن عمله أم لا، و إن كان يمكن فكيف ينبغي أن يعمل ذلك العمل».

فارابی شبیه همین عبارت را در کتاب سیاست مدنیه نیز آورده است: «فالقوة الناطقة هي التي بها يحوز الانسان العلوم و الصناعات، و بها يميز بين الجميل و القبيح من الافعال و الاخلاق، و بها يُرؤی فيما ينبغي أن يفعل أو لا يفعل، و يدرك بها مع هذه النافع و الضارّ و الملدّد و المؤدى. و الناطقة منها نظریة و منها عملیة. و العملیة منها مَهَنیة و منها مُرویة. فالنظریة هي التي بها يحوز الانسان علم ما ليس شأنه أن يعمله انسان أصلاً. و العملیة هي التي بها يعرف ما شأنه أن يعمله الانسان بارادته. و المَهَنیة منها هي التي بها تحاز الصناعات و المهن. و المرویة هي التي يكون بها الفكر و الرویة في شيء مما ينبغي أن يعمل أو لا يعمل» محمد بن محمد فارابی، السياسة المدنیة، تحقیق فوزی متری نجار (بیروت: دار المشرق، ۱۹۹۳ الف)، ۳۲-۳۳.

شده از فصول منتزعه) تفاوت دارد که در بخش آغازین آن به ادراک معقولات اشاره نشده و به جای آن به ادراک نافع و ضارّ و ملذّ و مؤذی اشاره شده است. نیز ممکن است کسی بگوید فارابی در هر دو عبارت یاد شده، میان «تمیّز افعال جمیل از قبیح» و «تروّی در باید و نباید انجام فعل» تفاوت نهاده و بنابراین مُدرک هر یک از آنها را غیر از مُدرک دیگری می‌داند.

درباره این دو مسئله باید گفت با لحاظ (۱) همسانی و سازگاری بخش دوم هر دو عبارت که اقسام قوه ناطقه را سه قسم و هر یک را دارای کارکرد مشخص دانسته و (۲) عبارات دیگر فارابی یعنی این عبارت وی در المنطقیات «و هذه اللفظة (أی النطق) تدل عند القدماء علی ثلاثة اشياء: علی القوة التي یعقل بها الانسان المعقولات، و هی التي تحاز العلوم و الصناعات، و بها یمیز بین الجمیل و القبیح من الأفعال...»^۱ و این عبارت وی در آراء اهل مدینه فاضله «القوة الناطقة التي بها یمکن أن یعقل المعقولات، و بها یمیز بین الجمیل و القبیح، و بها یحوّز الصناعات و العلوم»^۲ می‌توان این داوری را پذیرفت که فارابی قوه ناطقه انسان را دارای سه کارکرد اصلی «درک حقایق کلی»، «فراهم آوردن صنایع و فنون» و «تروّی در بازشناسی افعال حسن و قبیح از یکدیگر» می‌داند. در این صورت مراد فارابی از بخش آغازین دو عبارت یاد شده در فصول منتزعه و سیاست مدینه، اشاره به همه یا برخی از مصادیق کارکرد قوای ناطقه است. به دیگر سخن در عبارت فصول منتزعه، نخست به اصل کارکرد قوه نظری «بها یعقل الانسان» و اصل کارکرد قوه عملی «بها تكون الرویة» و سپس به دو مصداق کارکرد قوه عملی «بها یقتی العلوم و الصناعات و بها یمیز بین الجمیل و القبیح من الأفعال» اشاره می‌کند؛ ولی در عبارت سیاست مدینه، نخست به مصادیق کارکرد قوه عملی می‌پردازد «بها یحوّز الانسان العلوم و الصناعات، و بها یمیز بین الجمیل و القبیح من الأفعال و الاخلاق، و بها یروّی فیما ینبغی أن یفعل أو لا یفعل» (رویه در باید و نباید انجام فعل در واقع تکمیل کننده تمایز افعال جمیل و قبیح از یکدیگر و ادامه آن است چرا که عقل عملی پس از آنکه حسن یا قبح فعلی را تشخیص داد به لزوم انجام یا ترک آن نیز دستور داده و به تروّی درباره چگونگی انجام یا ترک آن می‌پردازد) و سپس به مصداقی از کارکرد قوه ناطقه اشاره می‌کند «و یدرک بها مع هذه النافع و الضارّ و الملذّ و المؤذی» که این کارکرد می‌تواند کارکرد قوه نظری باشد اگر ادراک نافع و ضارّ و ملذّ و مؤذی به گونه کلی باشد و می‌تواند کارکرد قوه عملی باشد اگر

۱ محمد بن محمد فارابی، المنطقیات، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه (قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۸ق)، ۱/۱۴.

۲ محمد بن محمد فارابی، آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها، تصحیح علی بو ملحم (بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۵)، ۸۲-۸۳.

ادراک این موارد به گونه جزئی و در مقام ایجاد آنها باشد.

بر پایه آنچه گذشت این نکته نیز روشن می‌گردد که مراد فارابی از عبارت «موجوداتی که انسان نمی‌تواند آنها را ایجاد کند و در آنها دخل و تصرف کند» همه کلیات اعم از کلیات نظری و کلیات عملی است؛ زیرا ارتباط انسان با امر کلی تنها در حیطه شناخت وی از آن با کمک قوه نظری است. آنچه در اختیار انسان است و انسان می‌تواند در آن دگرگونی پدید آورد امر جزئی است که با قوه عملی انجام می‌گیرد و به دلیل اینکه امر جزئی یا به بخش صنایع و فنون و یا به افعال نیک و بد انسان مربوط است، قوه عملی به مهنی و فکری تقسیم می‌شود.

ممکن است کسی از این عبارت فارابی «عقل نظری موجوداتی را درک می‌کند که در حیطه اختیار انسان نیستند و عقل عملی موجوداتی را درک می‌کند که در حیطه اختیار انسان هستند» این گونه برداشت کند که در نگاه وی ادراک کلیات نظری با عقل نظری و ادراک کلیات عملی با عقل عملی انجام می‌گیرد و چنین نیست که کلیات عملی را عقل نظری درک کند. به چند دلیل می‌توان نشان داد که این برداشت با اندیشه فارابی سازگار نیست:

۱. فارابی در ادامه سخنان خود در فصول منتزعه و سیاست مدنی که به آنها استناد شد، درباره کارکرد عقل عملی فکری می‌گوید این قوه در چیزهایی تروی دارد که می‌خواهیم آنها را در خارج ایجاد کنیم در هنگامی که قصد انجامشان را داریم یعنی در هنگامی که تشخیص پیدا می‌کنند و جزئی می‌شوند.^۱

۲. فارابی در کتاب الملة^۲ و نیز احصاء العلوم^۳، حکمت عملی را که جزئی از فلسفه دانسته

۱. و الفکرّی هو الذي به يروى في الشيء الذي نريد أن نعمله حين ما نريد أن نعمله، هل يمكن عمله أم لا، وإن كان يمكن فكيف ينبغي أن يعمل ذلك العمل (فارابی، فصول منتزعة، ۲۹-۳۰) و المروية هي التي يكون بها الفكر و الروية في شيء مما ينبغي أن يعمل أو لا يعمل (فارابی، السياسة المدنية، ۳۳).

۲. و العلم المدني الذي هو جزء من الفلسفة يقتصر فيما يفحص عنه من الافعال و السير و الملكات الارادية و سائر ما يفحص عنه علي الكليات و اعطاء رسومها، و يعرف أيضاً الرسوم في تقديرها في الجزئيات كيف و بأي شيء و بكم شيء ينبغي أن تقدر، و يتركها غير مقدرة بالفعل، لأن التقدير بالفعل لقوة اخرى غير الفلسفة، و عسي أن تكون الاحوال و العوارض التي بحسبها يكون التقدير بلانهاية و غير محاط بها. (محمد بن محمد فارابی، كتاب الملة، تحقيق محسن مهدي (بيروت: دار المشرق، ۱۹۹۱)، ۵۹).

۳. و الفلسفة المدنية تعطي فيما تفحص عنه من الافعال و السنن و الملكات الارادية و سائر ما تفحص عنه القوانين الكلية، و تعطي الرسوم في تقديرها بحسب حال حال و وقت وقت، و كيف و بأي شيء، و بكم شيء تقدر، ثم تتركها غير مقدرة، لأن التقدير بالفعل لقوة اخرى غير هذا الفعل، و سبيلها أن تتضاف اليه. و مع ذلك

و از آن با علم مدنی و فلسفه مدنی یاد می‌کند، دانشی به شمار آورده که از کلیات مرتبط با افعال و ملکات ارادی انسان و چگونگی تقدیر آنها در جزئیات به گونه کلی (کلی اضافی) و بدون اینکه به تقدیر بالفعل و شخصی آنها بیانجامد بحث می‌کند؛ زیرا تقدیر بالفعل از آن قوه‌ای دیگر غیر از قوه به کار رفته در فلسفه است چرا که فلسفه با کلیات سر و کار دارد و تقدیر بالفعل، جزئی و شخصی است و البته به تبع نامحدود بودن احوال و عوارض مترتب بر افعال و ملکات ارادی انسان، نامحدود است و توان بر به دست آوردن همه آنها وجود ندارد. دلیل اینکه مراد از این قوه، قوه عملی فکری (قوه مرویه) است و نه قوه‌ای دیگر، سخنان دیگر فارابی است که به برخی از آنها اشاره شد و به برخی دیگر نیز در ادامه اشاره می‌گردد.

۳. فارابی در کتاب تحصیل السعادة دانش‌های فلسفی را که از کلیات بحث می‌کنند و با این دانش‌ها فضائل نظری به دست می‌آیند دانش ریاضی، دانش طبیعی، دانش فلسفه اولی و دانش انسانی (حکمت عملی) می‌داند. فضائل نظری به دست آمده از این دانش‌ها، مقدمه رسیدن به سعادت هستند و پس از شناخت این فضائل و آگاهی از سعادت انسان و چگونگی رفتار انسان برای رسیدن به سعادت با قوه نظری، باید به کمک قوه دیگری که قوه فکری نام دارد جزئیات پیاده شدن این سعادت در خارج استنباط گردند.^۱

بنابراین در نگاه فارابی دانش حکمت عملی دانش شناخت کلیات در حیطه فعل انسانی یعنی شناخت فضائل انسانی و چگونگی تحقق و حفظ آنها در انسان و به دیگر سخن چگونگی انطباق آنها بر جزئیاتشان در شرایط زمانی و مکانی و غیره به گونه علمی و غیر متشخص در خارج است. این شناخت از سوی عقل نظری انجام می‌گیرد و پس از این شناخت، زمینه برای فعالیت عقل عملی در ایجاد کنش ارادی که جزئی است فراهم می‌گردد و البته عقل عملی این کنش را پس از استنباط حکم جزئی لزوم انجام فعل خاص و به کمک قوای متخیله و حساسه و تحریکی انجام می‌دهد.

فان الاحوال و العوارض التي بحسبها يكون التقدير غير محدودة و لايحاط بها (محمد بن محمد فارابی، احصاء العلوم، تحقيق عثمان أمين (پاریس: دار بیبلیون، ۲۰۰۵)، ۱۰۴).
۱ محمد بن محمد فارابی، الاعمال الفلسفية، تحقيق جعفر آل ياسين (بيروت: دار المناهل، ۱۴۱۳)، ۱۱۹-۱۵۳.

نقش قوا در پدید آمدن افعال خیر و شر

فارابی پدید آمدن فعل اختیاری انسان را برآمده از همکاری قوا در راستای رسیدن به غایت سعادت یا شقاوت می‌داند. وی با تقسیم فعل اختیاری انسان به خیر و شر بر این باور است که اگر عقل عملی در تحقق کنش اختیاری، بر پایه گرایش قوه نزوعیه برای دستیابی به سعادت (و فضائل منجر به آن) که از سوی عقل نظری ترسیم شده است عمل کند، فعل پدید آمده، یک فعل خیر می‌باشد؛ ولی اگر عقل عملی در تحقق کنش اختیاری، بر پایه گرایش قوه نزوعیه برای دستیابی به شقاوت (و ذائل منجر به آن) عمل کند، فعل پدید آمده، یک فعل شر می‌باشد.

فارابی در کتاب سیاست مدنی در این باره می‌گوید خیر و شر ارادی که همان جمیل و قبیح است تنها از انسان صادر می‌شود. انسان دارای پنج قوه است: (۱) قوه ناطقه نظری. (۲) قوه ناطقه عملی. (۳) قوه نزوعیه. (۴) قوه متخیله. (۵) قوه حساسه. انسان نخست در حیطة علم و با کمک قوه ناطقه نظری به شناخت سعادت می‌رسد و سپس قوه نزوعیه او به سعادت شوق پیدا می‌کند و پس از آن قوه ناطقه عملی در حیطة عمل به فعالیت می‌پردازد. کار قوه عملی، شناخت جزئیات منجر به سعادت و انجام آنها با بهره‌گیری از ابزار قوه نزوعیه است که البته عقل عملی قوای متخیله و حساسه را نیز به خدمت می‌گیرد. انجام شر نیز با همین روند صورت می‌گیرد با این تفاوت که قوه ناطقه نظری به جای سعادت حقیقی، چیزهایی دیگر مانند لذت، نافع و غلبه را غایت و کمال انسان معرفی می‌کند و قوه نزوعیه نیز به این غایت شوق پیدا می‌کند. البته ریشه پدید آمدن فعل شر همچنین می‌تواند این باشد که قوه ناطقه نظری سعادت واقعی انسان را شناخته ولی انسان آن را غایت قرار نداده و به جای آن چیزی دیگر که مایه شقاوت است را غایت قرار داده و قوه نزوعیه یا اصلاً به سعادت شناخته شده شوق پیدا نکرده و یا شوق ضعیف پیدا کرده و شوق شدید آن به غایت دیگر (مانند لذت طلبی و رفاه) تعلق گرفته است. بنابراین روند پدید آمدن فعل اختیاری انسان این‌گونه است که عقل نظری سعادت (و فضائل در راستای آن) یا شقاوت (و ذائل در راستای آن) را درک می‌کند و قوه نزوعیه به این سعادت یا شقاوت شوق پیدا می‌کند و عقل عملی پس از ترویج دربار فضائل منجر به سعادت یا ذائل منجر به شقاوت و استنباط جزئیات عملی از آنها، با بهره‌گیری از قوای حساسه و متخیله و نیز با کمک گرفتن از قوای تحریکی، به انجام این جزئیات عملی می‌پردازد.^۱

۱ و أما الخیر الإرادی و الشر الإرادی و هما الجمیل و القبیح فإنهما يحدثان عن الإنسان خاصة. فالخیر الإرادی إنما يحدث بوجه واحد و ذلك أن قوى النفس الإنسانية خمس: الناطقة النظرية و الناطقة العملية و النزوعية و

فارابی در کتاب آراء اهل مدینه فاضله نیز همین مطلب را در دو جا بیان کرده است^۱. بنابراین می توان پذیرفت که دیدگاه فارابی در بحث روند تبدیل اندیشه به فعل اختیاری و نقش قوای انسان در این باره آن است که پس از ادراک کمال انسانی (سعادت یا شقاوت) و کلیات عملی منجر به آن (فضائل و رذائل) از سوی عقل نظری و پدید آمدن شوق به این کمال و کلیات عملی از سوی قوه نزوعیه، عقل عملی این کلیات عملی را بر جزئیات عملی تطبیق می دهد و سپس با استمداد از قوای نزوعیه، متخیله و حساسه، به انجام این جزئیات عملی می پردازد و پس از انباشت قوای

المتخیلة والحساسة. و السعادة التي إنما يعقلها الإنسان ويشعر بها هي بالقوة الناطقة النظرية لا بشيء آخر من سائر القوى، و ذلك إذا استعمل المبادي والمعارف الأول التي أعطاها إياها العقل الفعال. فإذا عرفها ثم اشتاقها بالقوة النزوعية و روي فيما ينبغي أن يعمل حتى ينالها بالناطقة العملية و فعل تلك التي استنبطها بالرؤية من الأفعال بآلات القوة النزوعية و كانت المتخیلة و الحساسة اللتان فيه مساعديتين و منقادتين لناطقته و معينتين لها في إنهاء الإنسان نحو الأفعال التي ينال بها السعادة كان الذي يحدث حينئذ عن الإنسان خيراً كله. فبهذا الوجه وحده يحدث الخير الإرادي. و أما الشر الإرادي فإنه يحدث بالذي أقوله و هو أن المتخیلة و الحساسة ليس واحدة منهما تشعر بالسعادة، و لا الناطقة أيضاً تشعر بالسعادة في كل حال بل إنما تشعر الناطقة بالسعادة إذا سعت نحو إدراكها. و هاهنا أشياء كثيرة مما يمكن أن يخيل للإنسان أنه هو الذي ينبغي أن يكون هو الوكد و الغاية في الحياة مثل اللذيق و النافع و مثل الكرامة و أشباه ذلك. و متى توانى الإنسان في تكميل الجزء الناطق النظري فلم يشعر بالسعادة فينزع نحوها و نصب الغاية التي يقصدها في حياته شيئاً آخر سوى السعادة من نافع أو لذيق أو غلبة أو كرامة و اشتاقها بالنزوعية و روي في استنباط ما ينال به تلك الغاية بالناطقة العملية و فعل تلك الأشياء التي استنبطها بآلات القوة النزوعية و ساعدته المتخیلة و الحساسة على ذلك كان الذي يحدث حينئذ شراً كله. و كذلك إذا كان الإنسان قد أدرك السعادة و عرفها إلا أنه لم يجعلها وكده و غايته و لم يتشوقها أو تشوقها تشوقاً ضعيفاً و جعل غايته التي يتشوقها في حياته شيئاً آخر سوى السعادة و استعمل سائر قواه في أن ينال بها تلك الغاية كان الذي يحدث عنه شراً كله (فارابی، السياسة المدنية، ۷۳-۷۴).

۱. «النزوع قد يكون الى علم شيء ما و قد يكون الى عمل شيء ما ... و علم الشيء قد يكون بالقوة الناطقة و قد يكون بالمتخیلة و قد يكون بالاحساس. فاذا كان النزوع الى علم شيء شأنه أن يدرك بالقوة الناطقة، فان الفعل الذي ينال به ما تشوق من ذلك، يكون بقوة ما أخرى في الناطقة و هي القوة الفكرية و هي التي تكون بها الفكرة و الروية و التأمل و الاستنباط» (فارابی، آراء اهل المدینه، ۸۵).

«الناطقه، منها عملية و منها نظرية. و العملية جعلت لتخدم النظرية، و النظرية لا لتخدم شيئاً آخر، بل ليوصل بها الى السعادة ... فإذا علمت بالقوة النظرية السعادة و نصبت غاية و تشوقت بالنزوعية و استنبطت بالقوة المروية (عقل عملي فكري) ما ينبغي أن تعمل حتى تنال بمعاونة المتخیلة و الحواس على ذلك، ثم فعلت بآلات القوة النزوعية تلك الأفعال، كانت أفعال الانسان كلها خيرات و جميلة. فاذا لم تعلم السعادة، أو علمت و لم تنصب غاية بتشوق، بل نصبت الغاية شيئاً آخر سواها و تشوقت بالنزوعية و استنبطت بالقوة المروية ما ينبغي أن تعمل حتى تنال الحواس و المتخیلة، ثم فعلت تلك الأفعال بآلات القوة النزوعية، كانت أفعال ذلك الانسان كلها غير جميلة» (فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۰۲).

محرکه و تحریک عضلات، فعل ارادی خیر یا شرّ در خارج محقق می‌شود.

فضائل جزء نطقی

فارابی فضائل انسانی را به دو دسته تقسیم می‌کند: الف) فضائل خلقی (ملکات فاضله) یعنی فضائل جزء نزوعیه مانند عفت، شجاعت، سخاوت و عدالت که با تکرار و عادت پیدا کردن بر انجام فعل خیر پدید می‌آیند (و البته خود فعل خیر با هدایت عقل عملی انجام می‌گیرد). ب) فضائل نطقی یعنی فضائل جزء ناطقه مانند حکمت، عقل، کیاست، ذكاء و جودت فهم.^۱ وی جزء ناطق را به دو جزء ناطق نظری و ناطق فکری تقسیم می‌کند و برای هر یک از آنها فضائلی بر می‌شمرد.

در نگاه فارابی فضائل جزء ناطق نظری عبارتند از عقل نظری، علم و حکمت. عقل نظری، قوه‌ای است که به کمک آن انسان بالطبع و نه با بحث و قیاس، علم یقینی به مقدمات کلی و ضروری که مبادی علوم هستند (بدیهیات) پیدا می‌کند. این قوه یا بالقوه است (هنگامی که بدیهیات هنوز حاصل نشده‌اند) و یا بالفعل (هنگامی که بدیهیات حاصل شده‌اند). علم عبارت است از یقین به حقایقی که انسان قدرت ایجاد آنها را ندارد (حقایق متفاوت با افعال ارادی انسان که وجودشان وابسته به اراده انسان نیست و انسان نمی‌تواند در آنها تصرف کند) از راه براهین تشکیل یافته از مقدمات صادق و ضروری و کلی و اولی. این علم خود به دو گونه است: الف) علم یقینی به حقایق وجودی. ب) علم یقینی هم به خود حقایق وجودی و هم به اسباب آنها. حکمت عبارت است از علم یقینی به اسباب بعیده و قریبه همه موجودات دارای سبب و چگونگی سببیت آنها و نیز آگاهی از چینش ترتیبی علی معلولی موجودات عالم از علت نخستین که واحد حقیقی و قوام دهنده همه موجودات است تا پایین‌ترین مرتبه وجودی و همچنین شناخت اوصاف علت نخستین و علم به چگونگی صدور همه موجودات از او و نیز آگاهی از بهره هر یک از این موجودات از وجود و حقیقت و وحدت و نوع تاثیر و تاثرات مطرح در آنها و چگونگی تحقق تدبیر علت نخستین در آنها.^۲

فارابی فضائل جزء ناطق فکری را عقل عملی، تعقل، حدت ذهن، جودت رأی و ظنّ صواب بر می‌شمارد و درباره آنها می‌گوید عقل عملی، قوه درک کننده مقدماتی است که از راه تجربه فراوان امور و مشاهده اشیای محسوس به دست می‌آیند و انسان با دارا بودن این مقدمات توان آگاهی از

۱ فارابی، فصول منتزعة، ۳۰.

۲ فارابی، فصول منتزعة، ۵۰-۵۴.

جزئیات افعال ارادی انسان را خواهد داشت. تعقل عبارت است از توان بر تدبیر و ترویج نیکو در استنباط افعالی که انجام آنها برای دستیابی انسان به فضائل و سعادت است. ذهن، نوعی از تعقل است و به معنای قدرت بر به دست آوردن رأی درست از میان آراء گوناگون و اختلافی و نیز توان بر بیان درستی آن رأی می‌باشد. ظن صواب نوعی از تعقل و به معنای آن است که انسان هرگاه چیزی را مشاهده کند، به درستی، ویژگی و اثر آن را بیاید و البته نه از راه علت. جودت رأی نیز نوعی از تعقل است و در کسی یافت می‌شود که اهل کارهای خیر است و درستی گفته‌ها و آراء وی درباره کارهای خیر با لحاظ تجربه و تکرار فراوان این کارها به اثبات رسیده به گونه‌ای که به کارگیری این گفته‌ها و آراء، پیامدهای نیک به همراه دارد و به اقامه حجت برای اثبات درستی گفته‌ها و آراء وی نیاز نیست.^۱

تفاوت فضائل جزء ناطق نظری با فضائل جزء ناطق فکری در آن است که قسم نخست به حیطة علم و شناخت حقایق کلی مربوط است و ارتباط مستقیم با افعال انسان ندارد، ولی قسم دوم به افعال انسان و چگونگی پیاده کردن آنها در خارج مربوط است. به دیگر سخن فضائل جزء ناطق فکری، معطوف به خود فعل ارادی است که جزئی است و در خارج پدید می‌آید و نه معطوف به حقایق عملی کلی مانند سعادت و فضائل در راستای آن که تنها ادراک می‌شوند و قوه مُدرکه آنها عقل نظری است. با تحقق فضائل جزء ناطق فکری، زمینه برای تحقق فضائل خلقی نیز فراهم می‌گردد چرا که فضائل خلقی با تکرار فضائل عملی برآمده از قوه ناطقه فکری به دست می‌آیند.

گواه درستی برداشت مذکور از سخنان فارابی، عبارت خود وی درباره انواع تعقل است: «التعقل أنواع كثيرة: منها ما هو جودة الروية فيما يدبر به أمر المنزل و هو التعقل المنزلي؛ و منها ما هو جودة الروية في أبلغ ما تدبر به المدن، و هو التعقل المدني؛ و منها ما هو جودة الروية فيما هو أفضل و أصلح في بلوغ جودة المعاش، و في أن تتال الخيرات الإنسية مثل اليسار و الجلالة و غير ذلك بعد أن يكون خيرا و له غناء في نيل السعادة. فمن هذه ما هو مشوري، و هو الذي يستنبط ما لا يستعمله الإنسان في نفسه بل ليشير به على غيره، إما في تدبير منزل أو مدينة أو غير ذلك. و منها ما هو الخصومي و هو القدرة على استنباط رأي صحيح فاضل فيما يقاوم به العدو و المنازع في الجملة أو يدفعه به. فيشبه ان يكون الإنسان يحتاج في كل ما يعانیه إلى تعقل ما إما يسير و إما كثير و ذلك على حسب الأمر الذي يزاوله، فإن كان كثيرا أو عظيما احتاج الى تعقل أقوى و أتم، و إن كان قليلا أو يسيرا اكتفى باليسير من التعقل. و التعقل هو الذي يسميه الجمهور العقل و هذه القوة

إذا كانت في الإنسان سمى عاقلاً^۱.

بر پایه این عبارت، تعقل به معنای رویه درست و تدبیر و چاره‌جویی در انجام افعال در همه حیطه‌های زندگی انسان مانند خانواده، اجتماع، نیازهای معیشتی و کارهای نیک برآورده کننده سعادت انسان است. در این صورت تعقل که همان فعالیت عقل عملی است، متفاوت با علم و شناخت کلیات است که فعالیت عقل نظری می‌باشد. این سخن فارابی هماهنگ با سخن ابن سینا درباره ماهیت و کارکرد عقل عملی در کتاب عیون الحکمة است:

«و له قوتان: احدهما معدة نحو العمل و وجهها الي البدن و بها يميز بين ما ينبغي أن يفعل و بين ما لا ينبغي أن يفعل، و ما يحسن و يقبح من الامور الجزئية و يقال له العقل العملي و يستكمل في الناس بالتجارب و العادات»^۲.

گواه دیگر درستی برداشت مذکور از سخنان فارابی آن است که وی در ادامه سخنانش در فصول منتزعه، درباره تعامل حکمت و تعقل در برآوردن سعادت انسانی می‌گوید حکمت به بررسی اسباب قصوای پدیده‌ها و غایت موجودات و نیز غایت انسان یعنی سعادت حقیقی وی پرداخته و تعقل به پیاده کردن افعال تامین کننده سعادت انسان می‌پردازد. بنابراین هر دوی حکمت و تعقل یاری‌رسان یکدیگر در رساندن انسان به کمال نهایی او است.^۳

در نتیجه می‌توان پذیرفت که از دید فارابی هر دوی حکمت نظری و حکمت عملی که مشتمل بر کلیات‌اند، از سوی عقل نظری درک می‌شوند و عقل عملی به درک و پیاده‌سازی جزئیات عملی برای رسیدن انسان به سعادت می‌پردازد. به دیگر سخن کار عقل نظری، شناخت اسباب فرجامین

۱ فارابی، فصول منتزعه، ۵۷-۵۸.

۲ حسین بن عبدالله ابن سینا، رسائل، تصحیح محسن بیدارفر (قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۰ق)، ۵۶.

۳ «الحکمة إذ كان يخصصها أنها تعلم الأسباب القصوى التي لكل موجود متأخر، و كانت الغاية القصوى التي لأجلها كون الإنسان هي السعادة، و الغاية أحد الأسباب، فالحکمة إذن هي التي توقف على الشيء الذي هو السعادة في الحقيقة. و أيضا فإن الحکمة إذ كانت هي وحدها تعلم الواحد الأول الذي عنه استفاد سائر الموجودات الفضيلة و الكمال، و تعلم كيف استفاد عنه و كم مقدار ما نال كل واحد من قسط الكمال، و كان الإنسان أحد الموجودات التي استفادت الكمال عن الواحد الأول، فهي إذن تعلم أعظم الكمال الذي استفاده الإنسان عن الأول و ذلك هو السعادة. و الحکمة إذن هي التي توقف على السعادة في الحقيقة، و التعقل هو الذي يوقف على ما ينبغي أن يفعل حتى تحصل السعادة. فهذان إذن هما المتعاضدان في تكميل الإنسان حتى تكون الحکمة هي التي تعطي الغاية القصوى، و التعقل يعطي ما تنال به تلك الغاية» (فارابی، فصول منتزعه، ۶۲).

و نیز بحث از دلیل و غایت خلقت انسان یعنی کمال و سعادت انسان و راه‌های به دست آوردن این غایت است و کار عقل عملی، پیاده کردن این آموخته‌ها در صحنه عمل است که البته لازمه‌اش شناخت جزئیات فضائل و تدبیر چگونگی تحقق آنها در خارج است.

فارابی همین مفاد درباره تعقل را در چند جای دیگر نیز بازگو می‌کند. یکی از آنها عبارت وی در کتاب الحروف است: تعقل، ادراک جزئیات عملی بر پایه مشهورات و تجربیات عملی است.^۱ دیگری این عبارت وی در المنطقیات در شرح کتاب القیاس ارسطو است: متعقل از مقدمات ممکنه صادقه‌ای که نتیجه جزئی شخصی دارند استفاده می‌کند که این نتایج جزئی یا مثال صحیح و یا قیاس صحیح هستند.^۲ عبارت سوم وی در آراء اهل مدینه فاضله درباره کارکرد سه قوه نظری، عملی و متخیله نبی است: نبی با قوه نظری خود حکیم فیلسوف (اعم از فیلسوف نظری و فیلسوف عملی) می‌شود و با قوه عملی خود متعقل علی التمام می‌گردد (یعنی جزئیات آموزه‌های حکمت عملی را به گونه کامل فهم کرده و به پیاده سازی آنها می‌پردازد) و با قوه متخیله خود انباء می‌کند و مردم را انذار می‌دهد.^۳

با این وجود، عبارت فارابی در فصول منتزعه در توضیح عقل عملی «عقل عملی قوه‌ای است که به کمک آن از کثرت تجارب امور و از مشاهده طولانی اشیا محسوس، برای انسان مقدماتی حاصل می‌گردد که با این مقدمات، امکان دست‌یابی به بایدها و نبایدها درباره اموری که انجام آنها در اختیار انسان است پیدا می‌شود. برخی از این مقدمات، کلی هستند و تحت هر کدام از آنها بایدها و نبایدهای جزئی مندرج است و برخی از این مقدمات هم مفرد و جزئی هستند و به عنوان مثال برای اموری که مشاهده نشده‌اند به کار می‌روند و انسان خواهان دست‌یابی به آنها است»^۴ به گونه‌ای است که امکان دارد از آن چنین برداشت شود که عقل عملی هم مُدرک مقدمات عملی جزئی و هم مُدرک مقدمات عملی کلی است و بنابراین ادراک کلیات عملی نیز با عقل عملی و نه

۱ محمد بن محمد فارابی، کتاب الحروف، تحقیق محسن مهدی (بیروت: دارالمشرق، ۱۹۹۰)، ۱۳۳.

۲ فارابی، المنطقیات، ۵۱۲/۲.

۳ فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۲۱.

۴. فارابی، فصول منتزعه، ۵۴-۵۵. متن عربی این عبارت: «العقل العملي هو قوه بها يحصل للإنسان، عن كثرة تجارب الأمور و عن طول مشاهدة الأشياء المحسوسة، مقدمات يمكنه بها الوقوف على ما ينبغي أن يؤثر أو يجتنب في شيء من الأمور التي فعلها إلينا. و هذه المقدمات بعضها بصير كلیة ينطوي تحت كل واحدة منها أمور مما ينبغي أن يؤثر أو يجتنب، و بعضها مفردات و جزئية تستعمل مثالات لما يريد الإنسان أن يقف عليه من الأمور التي لم يشاهدها».

عقل نظری انجام می‌گیرد.

درباره این عبارت فارابی باید گفت مراد از مقدمات به دست آمده با عقل عملی که هم می‌تواند کلی باشند و هم جزئی، نه احکام عملی در فضای حکمت عملی بلکه تجربیات عملی است که انسان با مشاهده محسوسات و تماس مکرر با آنها از ویژگی‌ها و کاربردهای آنها در پیاده کردن افعال انسانی در همه حیطه‌های بشری (اعم از صناعات و افعال حسن و قبیح) آگاه می‌شود. این تجربیات یا جزئی هستند در هنگامی که انسان یک مورد را تجربه کرده و با لحاظ شباهت این مورد با مورد دیگر، همین تجربه را در آن مورد دیگر نیز به کار می‌گیرد. یا کلی هستند در هنگامی که انسان موارد گوناگون را تجربه کرده و این تجربه‌ی فراهم آمده از موارد فراوان را در جزئیات آن به کار می‌گیرد. گواه درستی این ادعا، عبارت دیگر فارابی در توضیح جودت رأی است که نوعی از تعقل و در شمار فضائل جزء ناطقه فکری می‌باشد:

«جودت رأی آن است که انسان صاحب رأی درست باشد بدین معنا که فاضل و در کارهایش اهل خیر باشد و درستی و راستی اقوال و آراء و مشورت‌هایش پس از تجربه مکرر به اثبات رسیده باشد؛ به گونه‌ای که دیگران با به کارگیری این آراء و اقوال به عواقب نیک و پسندیده دست می‌یابند. به همین دلیل سخن این انسان صاحب رأی درست به دلیل صدق فراوانی که از او دیده شده، بدون مطالبه حجت و دلیل پذیرفته می‌گردد. به نظر می‌رسد رأیی که چنین انسانی تصدیق کرده و به درستی آن رسیده، صحت آن با تعقل به دست آمده و بنابراین این رأی نوعی از تعقل می‌باشد.»^۱

باید توجه کرد که مراد از آرائی که شخص صاحب جودت رأی به دست می‌آورد آراء عقلی نیست، بلکه آراء فراهم آمده از تجربه و مشاهده مکرر حقایق محسوس مرتبط با امور انسانی است. این آراء که با حسابگری و ترویج درباره فعل به دست آمده‌اند، به معنای مهارتی است که شخص در انجام فعل پیدا کرده و به سبب برخورداری از این مهارت، انجام فعل با استحکام و صحت و پدید

۱. فارابی، فصول منتزعة، ۵۹. متن عربی این عبارت: «جودة الرأي هو أن يكون الإنسان ذا رأي، أو جيد الرأي، و هو أن يكون الإنسان فاضلا خيرا في أفعاله ثم أن يكون قد جرت أقالبه و آراؤه و مشوراته مرارا كثيرة، فوجدت سديدة مستقيمة تنتهي بالإنسان إذا استعملها، إلى عواقب محمودة، و يكون قد صار لذلك مقبول القول، أعني لأجل الصدق الذي شوهده منه كثيرا حتى صار ما اشتهر به من الفضيلة أو من سداد الحكم و المشورة مغنيا عن أن يحتاج في شيء يقوله أو يشير به إلى حجة أو دليل. و ظاهر أن الرأي الذي يصححه و يقف على الصواب منه إنما يقف و يصحح بالتعقل. فهذا إذن نوع من التعقل.»

آمدن نتیجه مطلوبش همراه است.

فارابی شبیه همین سخن را در مقاله فی معانی العقل نیز به زبان آورده است. وی در این مقاله، به شش معنای عقل اشاره کرده و درباره معنای چهارم عقل که آن را همان عقل آمده در مقاله ششم اخلاق نیکوماخوس ارسطو دانسته و با متمایز شمردن آن از عقل آمده در کتاب برهان ارسطو می‌گوید عقل در کتاب برهان، درک کننده بدیهیات علوم نظری (= علوم قیاسی برهانی اعم از حکمت نظری و حکمت عملی) است که بر پایه این بدیهیات، کلیات نظری استنباط می‌گردند و عقل در مقاله ششم اخلاق نیکوماخوس، درک کننده تجربیات عملی است که بر پایه این تجربیات، افعال ارادی انسان استنباط می‌گردند. بنابراین همان‌گونه که کارکرد عقل آمده در کتاب برهان، استنباط کلیات نظری از بدیهات نظری است، کارکرد عقل آمده در مقاله ششم اخلاق نیکوماخوس، استنباط افعال ارادی از تجربیات عملی است و این تجربیات عملی با مواظبت بر عادت پیدا کردن امور انسانی و تجربه آنها در طول زمان فراهم آمده‌اند و به هر مقدار که تجربه انسان بیشتر باشد قضاای عملی بیشتری به دست می‌آید و هر کس که در یک زمینه عملی خاص، تجربه فراوان کسب کند در آن زمینه صاحب رأی می‌گردد و سخنش در آن زمینه بدون مطالبه دلیل پذیرفته می‌شود.^۱

بنابراین مراد فارابی از تجربیات و مشاهدات در بحث عقل عملی که مقدمات قیاس واقع می‌شوند، مجربات و مشاهدات در فضای کنش و تحقق فعل خارجی انسان است که تنها ازدیاد کمی می‌یابند و از وصف یقین برهانی برخوردار نیستند بر خلاف مجربات و مشاهدات در فضای علوم برهانی که ازدیاد کیفی هم می‌یابند و به همین دلیل از ویژگی یقین برهانی برخوردار هستند.

تأثیرپذیری فارابی از ارسطو

برای پی بردن به اینکه عقل عملی مطرح در کتاب فصول منتزعه و نیز عقل چهارم مطرح در مقاله فی معانی العقل فارابی، همان عقل عملی درک کننده جزئیات عملی است، می‌توان به سخنان ارسطو در مقاله ششم اخلاق نیکوماخوس استناد کرد که منبع و مرجع دیدگاه فارابی است. بر پایه سخنان ارسطو در این مقاله، فضائل عقلی که متفاوت با فضائل خلقی است، به دو گونه فضائل نظری و فضائل عملی هستند. فضائل نظری، شناخت حقایق کلی و ضروری و بی‌ارتباط با قدرت انتخاب انسان هستند که تنها می‌توان از آنها با روش قیاس برهانی آگاه شد و ارتباطی با عمل انسان ندارند و قوه درک کننده آنها عقل نظری است. فضائل عملی، حقایق جزئی و ممکن و

۱ محمد بن محمد فارابی، المجموع (مصر: بی‌نا، بی‌تا)، ۴۷-۴۸.

مستقبل هستند که با انتخاب انسان و تحت هدایت و رهبری عقل عملی او حاصل می‌گردند. البته این حقایق یا به حیطة صناعات و فنون بشری در تامین نیازهای زندگی انسان مربوط هستند و یا به حیطة افعال نیک و بد در تامین سعادت یا شقاوت انسان مربوط هستند. تحقق فضائل عملی مربوط به افعال نیک و بد در انسان، زمینه پدید آمدن فضائل خلقی در انسان را فراهم می‌کند.

برای اثبات این ادعا و نشان دادن اینکه سخنان فارابی درباره فضائل انسانی و قوای مرتبط با آنها، از سخنان ارسطو در مقاله ششم اخلاق نیکوماخوس تأثیر پذیرفته است، به نظر می‌رسد لازم است به گفتار ارسطو در مقاله مذکور اشاره گردد که در ادامه می‌آید.

ارسطو در این مقاله نخست می‌گوید در فضائل اخلاقی باید حد وسط را انتخاب کنیم و نه افراط و تفریط را و حد وسط هم مطابق با قاعده مستقیم معین می‌شود. بنابراین اکنون باید به تحلیل این نکته اخیر (انطباق حد وسط با قاعده مستقیم) پردازیم. در همه استعدادهاى خلقی و دیگر حالات، غایتی وجود دارد که انسان با لحاظ قاعده درست، چشم به آن غایت می‌دوزد و بر حسب اقتضای مورد، فعالیت خود را شدیدتر یا خفیف‌تر می‌سازد. همه این حالات به دلیل اینکه مطابق قاعده درست هستند، برخوردار از مبدأ و معیاری برای تعیین حد وسط هستند؛ زیرا حتی در همه فعالیت‌های انسانی که موضوع دانشند و باید در آنها حد وسط را مطابق قاعده درست به دست آورد، نباید به تحصیل حد وسط اکتفا شود بلکه باید طبیعت قاعده درست و مبدأ و معیار آن معلوم گردد.^۱

وی سپس با اشاره به تقسیم فضائل نفس انسانی به خلقی و عقلی، درباره فضائل عقلی نفس می‌گوید جزء خردمند نفس به دو گونه است که یکی به موجودات ضروری و تغییرناپذیر و دیگری به موجودات ممکن و تغییرپذیر می‌پردازد؛ زیرا به تبع اختلاف جنس موضوعات ادراک شده و به حکم وجود سنخیت میان مدرک و مدرک، عقلی که به بررسی این موضوعات می‌پردازد نیز مختلف می‌باشد. گونه نخست را باید جزء علمی (عقل نظری) و گونه دوم را باید جزء تقدیری و حسابگر (عقل عملی) نامید. دلیل تقدیری نامیدن عقل دوم آن است که تقدیر و رویه یک چیزند و انسان درباره امور تغییرناپذیر تروی ندارد. باید به دنبال شناختی تام از فضیلت هر یک از دو عقل نظری و عملی باشیم و فضیلت هر چیزی، عمل خاص آن است.^۲

۱ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، تحقیق عبدالرحمن بدوی (کویت: وكالة المطبوعات، ۱۹۷۹)، ۲۰۷-۲۰۸.

۲ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۲۰۸-۲۰۹.

ارسطو در ادامه می‌گوید انسان دارای سه نیروی احساس، عقل و میل برای تحدید فعل و حقیقت است. احساس مبدأ عمل اخلاقی نیست چرا که حیوانات دارای این نیرو هستند ولی هیچ کنش اخلاقی ندارند. میل هم هنگامی فعل نیک را طلب و از فعل بد پرهیز می‌کند که در اطاعت عقل باشد؛ زیرا فضیلت اخلاقی، استعدادی است که با انتخاب سروکار دارد و انسان را قادر بر اختیار می‌کند و انتخاب هم میل همراه با تعقل است و انتخاب درست هنگامی رخ می‌دهد که هم تعقل، صادق و بیان‌گر حقیقت باشد و هم میل مستقیم باشد یعنی به چیزی تعلق بگیرد که عقل تعیین می‌کند. شناخت نظری که نه عمل است و نه ابداع و ساختن، نیک و بد بودنش به معنای صدق و کذب است ولی نیک بودن عقل عملی به معنای تعقل میل درست است.^۱

به باور ارسطو مبدأ فعل اخلاقی، اختیار آزاد است (و مقصود از مبدأ در اینجا نقطه آغاز حرکت است نه غایت حرکت) و مبدأ اختیار، میل و تعقل معطوف به غایت فعل است. بنابراین اختیار نه بدون عقل و فکر و نه بدون استعداد اخلاقی ممکن نیست و اساساً بدون فکر و بدون خلق، عمل نیک و بد یافت نمی‌شود. عقل عملی و عقل صنایعی در این جهت مشترکند که به تهایی منطبع بر هیچ حرکتی نیستند و در صورتی منطبع بر حرکت خواهند بود که معطوف به غایت باشند. تفاوت آنها در این است که غایت در ابداع، مطلق نیست بلکه نسبی و در ارتباط با چیزی است ولی غایت در فعل، مطلق است چرا که زندگی بافضیلت خودش غایت است و میل نیز به دنبال رسیدن به همین غایت است. به همین دلیل به گونه یکسان می‌گوییم اختیار خوب یا عقل میل کننده و یا میل موافق عقل است و مبدأ چنین انتخابی هم انسان است. از این رو اختیار به امر ماضی مانند تخریب شهر ترویا تعلق نمی‌گیرد چرا که گذشته را نمی‌توان تغییر داد و اختیار تنها به امر مستقبل و ممکن تعلق می‌گیرد. بنابراین هر دو جزء عقلی نفس به دنبال حقیقت هستند و استعدادهایی که هر یک از آنها را به بهترین وجه در زمینه خود به حقیقت می‌رسانند، فضائل خاص هر یک از آنها شمرده می‌شوند.^۲

ارسطو معتقد است حالاتی که به واسطه آنها نفس انسان به صورت ایجابی یا سلبی از حقایق تعبیر می‌کند پنج نوعند که عبارتند از: صنعت، فطنه، علم، عقل عیانی و حکمت. در غیر این موارد حکم و ظن، گاه انسان را به خطا می‌اندازند. مراد از صنعت، استعداد ساختن مطابق با قاعده درست در حوزه ابداع یعنی حرف، فنون و مهارت‌ها است. مراد از فطنه، تعقل و رویه درست درباره موجودات ممکن و متغیر و قابل تصرف از سوی انسان یعنی افعال خیر و شر تأمین کننده

۱ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۲۰۹.

۲ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۲۱۰-۲۱۱.

سعادت و شقاوت است. مراد از علم، شناخت یقینی موجودات ضروری و نامتغیر در قالب قیاس برهانی است که مقدمات این قیاس برهانی، کلی و فراهم آمده از استقراء جزئیات هستند. مراد از عقل عیانی، قوه ادراک بدیهیات است و این بدیهیات مبادی برهان قرار می‌گیرند. مراد از حکمت، فلسفه است که فراهم آمده از ترکیب علم و عقل عیانی است.^۱

ارسطو با اینکه میان ساختن انسان در فضای حِرَف و صنایع و عمل نیک و بد انسان در فضای تلاش برای رسیدن به سعادت تفاوت می‌نهد، ولی هر دوی ساختن و عمل را مشروط به رهبری عقل تدبیری و حسابگر دانسته و آنها را دو گونه متفاوت تعقل می‌شمارد.^۲ به باور وی موضوع تعقل، جزئیات در مرحله نهایی‌اند که انسان می‌تواند آنها را انجام دهد^۳ و به همین دلیل برخلاف علم و فلسفه که با روش قیاس برهانی و بر پایه مقدمات بدیهی به دست می‌آیند، تعقل با قیاس برهانی به دست نمی‌آید^۴ بلکه با تجربه و در ارتباط با امور محسوس برای انسان به دست می‌آید و مردم به کسی که دارای این تجربه است اعتماد می‌کنند و سخن او را بدون دلیل و برهان می‌پذیرند.^۵

ارسطو تأکید می‌کند کسی که دارای فضائل عملی است به تأمل درست درباره امور انسانی که تغییر پذیرند می‌پردازد و با انجام آنها به غایت خود دست می‌یابد. همچنین کسی که دارای فضائل عملی است تنها با کلیات ارتباط ندارد، بلکه باید جزئیات را نیز بداند و به ویژه باید جزئیات را بداند چرا که انجام فعل با جزئیات ارتباط دارد. به همین دلیل کسانی که از فضائل نظری بی‌بهره ولی دارای تجربه عملی‌اند در انجام فعل موفق‌تر از کسانی هستند که تنها از فضائل نظری بهره دارند. برای نمونه اگر کسی بداند گوشت سبک به آسانی هضم می‌شود و در نتیجه برای تندرستی بدن سودمند است ولی نداند گوشت سبک کدام است و مصداق آن یعنی گوشت پرندگان را نشناسد، نمی‌تواند از دانش خود برای تأمین تندرستی بدن بهره گیرد.^۶

بر پایه این سخنان ارسطو به دست می‌آید که از دید وی قوای ویژه انسانی عبارتند از عقل نظری و عقل عملی. عقل نظری قوه ادراک کلیات علمی در همه حیطه‌های فلسفی اعم از فلسفه نظری

۱ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۲۱۱-۲۱۸.

۲ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۲۱۲-۲۱۴.

۳ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۲۱۴ و ۲۲۱.

۴ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۲۱۴-۲۱۶ و ۲۲۵.

۵ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۲۱۷ و ۲۲۱ و ۲۲۶.

۶ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ۲۱۸-۲۱۹.

و فلسفه عملی است که این کلیات یا بدیهی‌اند و یا نظری استنتاج شده از بدیهیات می‌باشند. عقل عملی قوه ادراک جزئیات در حیطه صناعات و ابداعات (عقل عملی مِهَنی) یا در حیطه افعال ارادی خیر و شرّ (عقل عملی فکری) است. بنابراین می‌توان گفت دیدگاه فارابی درباره عقل نظری و عملی و کارکرد آنها، متأثر از سخنان ارسطو در این باره است.

نتیجه‌گیری

بر پایه آنچه گذشت آشکار می‌گردد که در اندیشه فارابی حوزه پدید آمدن افعال ارادی انسان که حوزه شناخت جزئیات عملی با هدف ایجاد آنها در خارج است، متفاوت با حوزه شناخت حقایق کلی است که انسان تنها از آنها شناخت پیدا می‌کند و توان ایجاد آنها در خارج را ندارد. فارابی از این سخن نتیجه می‌گیرد که بنابراین قوای مُدرکه آنها نیز متفاوت هستند. قوه درک‌کننده هم حکمت نظری و هم حکمت عملی که علم هستند و کلیات علمی را شامل می‌شوند و در شمار فضائل نظری جای دارند، عقل نظری است؛ ولی قوه عهده‌دار شناخت جزئیات مربوط به رفتار ارادی انسان و پیاده کردن این جزئیات در صحنه عمل، عقل عملی است. البته فارابی تذکر می‌دهد که حیطه افعال ارادی انسان همه فعالیت‌های عملی او اعم از به دست آوردن صنایع و فنون و نیز افعال نیک و بد تامین‌کننده سعادت و شقاوت بشر را در بر می‌گیرد. با مقایسه سخنان فارابی و گفتار ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس می‌توان نشان داد که دیدگاه فارابی درباره ماهیت و کارکرد قوای ناطقه انسانی، از دیدگاه ارسطو تأثیر پذیرفته است.

کتابنامه

- ابن سینا، حسین بن عبدالله. الاشارات و التنبیها. قم: نشر البلاغة، ۱۳۷۵.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. رسائل. تصحیح محسن بیدارفر. قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۰ق.
- ارسطو. اخلاق نیکوماخوس. تحقیق عبدالرحمن بدوی. کویت: وكالة المطبوعات، ۱۹۷۹.
- بهمنیار بن مرزبان. التحصیل. تصحیح مرتضی مطهری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. شرح الاشارات و التنبیها. قم: شر البلاغة، ۱۳۷۵.
- غزالی، محمد بن محمد. مقاصد الفلاسفة. تحقیق سلیمان دنیا. قاهره: دار المعارف، ۱۹۶۱.
- فارابی، محمد بن محمد. احصاء العلوم. تحقیق عثمان امین. پاریس: دار بیلیون، ۲۰۰۵.
- فارابی، محمد بن محمد. الاعمال الفلسفية. تحقیق جعفر آل یاسین. بیروت: دار المناهل، ۱۴۱۳.
- فارابی، محمد بن محمد. آراء اهل المدينة الفاضله و مضاداتها. تصحیح علی بو ملحم. بیروت: دار و مکتبة الهلال، ۱۹۹۵.
- فارابی، محمد بن محمد. السياسة المدنية. تحقیق فوزی متری نجار. بیروت: دار المشرق، ۱۹۹۳ الف.
- فارابی، محمد بن محمد. فصول منتزعة. تحقیق فوزی متری نجار. بیروت: دار المشرق، ۱۹۹۳ ب.
- فارابی، محمد بن محمد. کتاب الحروف. تحقیق محسن مهدی. بیروت: دار المشرق، ۱۹۹۰.
- فارابی، محمد بن محمد. کتاب الملة. تحقیق محسن مهدی. بیروت: دار المشرق، ۱۹۹۱.
- فارابی، محمد بن محمد. المجموع. مصر: بی نا، بی تا.
- فارابی، محمد بن محمد. المنطقیات. تحقیق محمدتقی دانش پژوه. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۸ق.
- قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد. المحاکمات (تعلیقه بر شرح الاشارات و التنبیها طوسی). قم: نشر البلاغة، ۱۳۷۵.